



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



11/22/2022

محمد صالح گردش

## در رابطه به اسم و گروه های قومی خواجه و دهگان

### تقدیم به خانواده های محترم فارانی ها

خواجه ها یکی از گروه های قومی از شاخه ملت عرب گفته و دانسته شده اند که مانند اعراب باشند دیگر این خطه در مقاطع مختلف زمانی وارد این سرزمین شده و در اکثر نقاط کشور و به ویژه ولایات هرات، غور، لوگر، کابل، پروان، کاپیسا، بلخ و جاهای دیگر مسکون گردیده اند. این قوم نیز چون قوم سادات و حضرت ها (مجددی ها) در بین اهالی و باشندگان کشور از لحاظ تباری دارای مقام شاخص اجتماعی و از احترام و اکرام برخوردار اند.

قوم خواجه از لحاظ تباری در افغانستان به سه گروه تقسیم می گردند:

1- خواجه های صدیقی: این گروه نسب شان را تا به حضرت ابوبکر صدیق (خلیفه اول اسلام) امتداد می دهند. منسوبین این قوم بر علاوه نقاط دیگر کشور بیشتر در ولایات شمال کابل (پروان و کاپیسا) بسر می برند که اغلب به لقب «میر» شناسه و خطاب می گردند

2- خواجه های انصاری: این طایفه نسبت شان را تا به حضرت ایوب انصاری یکی از صحابه معزز و مقرب به پیامبر و از باشندگان شهر یثرب دنبال می کنند. این گروه قومی بیشتر در ولایات بلخ و هرات و کابل تجمع دارند. این شاخه قوم در نزد مردم، خاصه در بلخ بیشتر به لقب «ایشان» شناسه و خطاب گردیده و متولیان قبور و از جمله زیارت علی (رض) در مزار شریف از همین طایفه اند.

3- خواجه های عباسی: این گروه قومی بیشتر در ولایات لوگر، بلخ، و نواحی غربی کشور بسر می برند و نسبت شان به حضرت عباس (کاکای پیامبر) وصلت می یابد. این گروه از لحاظ تعلقات تباری به خلفای عباسی نیز نسبت می گیرند. خلفای عباسی (اخلاف حضرت عباس کاکای پیامبر) همان سلسله مشهوریست که بعد از سلسله خلافت اموی، چندین قرن را در بغداد نسل اندر نسل بالای ملل مسلم تا دوران مغول و حتا بعد از آن خلافت و حکومت نمودند که ابوالعباس سفاح، هارون رشید، مامون رشید، مهدی، منصور و چند تن دیگر در میان شان شهره اند.

اینکه گروه های قومی خواجه منتسب به اعراب، آیا عرب و عرب زاده باشند یا خیر، کار و غرضی نیست؛ اما اگر در رابطه به موضوع به نفس کلمه خواجه توجه نمائیم برای ما وضاحت می یابد که خواجه از کلمات عربی نیست چنانکه کلمه خواجه در نزد اکثر محققان و از جمله ابراهیم پورداود مفسر اوستا در پارسی شکل متحول کلمه «خواتای چک» یا «خدای چک» پهلوی دانسته شده است. پس به این مناسبت به عرب بودن این کتله مردمی به شک و تردید مواجه می گردیم. کلمه خواجه در فرهنگ ها به معنی آقا، سرور، بزرگ، دولتمند، مالدار و ... آمده است.

منسوب کردن یا شدن بعضی از گروه های قومی به طایفه عرب بعد از نفوذ اسلام در طول ادوار در این ساحات، ممکن است بخاطر امتیاز گیری های اقتصادی، معنوی و مذهبی در میان باشندگان و اهالی این مرز و بوم ها باشد. این نسبت دادن ها به نژاد عرب در محدوده اقوام خواجه و سادات و حضرت های شوربازار کابل و نیز گیلانی ها خلاصه

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

نمی شود، بطور مثال شاخه قوم بزرگ بارکزیایی های بلوچستان که از شاخه های قوم پشتون اند نیز نسبت شان را تا به خالد بن ولید، یکی از سرداران سپاه صدر اسلام تداوم می دهند. می باید یاد آور شد که شاخه نخست قوم بزرگ حدران (زدران) ولایت پکتیا مسمی به «خواجه خیل» اند و هم کوهی واقع در سیستان متصل دریاچه یا تالاب هامون به نام «کوه خواجه» مسماست که در تاریخ رویدادها و وقایع آن سرزمین به کرات یاد گردیده است. دو قله بلند سلسله کوه تیربند ترکستان یکی بنام «خواجه گل صاف» و دیگری به «خواجه کوه صاف» که در پای قله اخیر زیارتی نیز بنام همان قله موجود و مسماست. این نام ها که باستانی و با قدمت به نظر می رسند، ممکن نمی دانم که خواجه ها کلاً عرب و عرب زاده بوده باشند. قرار تحقیقات تاریخی و نیز با توجه به افسانه ها، باشندگان سرزمین های خراسان و سیستان، مشمول پارت ها و ساک ها و سوری ها نیز بوده اند و هنوز قرار اطلاع بر پایه تحقیق محققان نشانه هایی از قبور متعلق به دوران پارت ها در ساحه کوه خواجه موجود است و ممکن به نظر می رسد که قبور کسانی چون رستم و اجداد و فرزندان او، و نیز سورنا سپه سالار نامور دوران پارت ها و از قوم سوری و هم ویشناسب و اخلاف و اصحاب اش که همه از نام داران کهن این سرزمین تاریخی بوده اند نیز در همین اراضی جا داشته باشند. «چک» از کلمات مصغر ساز در زبان پهلوی بوده است که در زبان پارسی- دری به هیأت «چه» درآمده است مانند تاچه، دخترچه، کلکینچه، دریچه، دریاچه و ... و هم خواجه به معنی ارباب و بزرگ ده و قشلاق در یک ساحه بزرگ و یا کوچک بوده است، اما بزرگی موقف خواجه در اجتماعات قدیم به حد بزرگی شاه و شهزادگان نبوده است. در گذشته ها در ادارات و دوایر شاهان این حوزه، خواجه به بزرگان صاحب صلاحیت امور کشورداری نیز اطلاق می شده است مانند خواجه نظام الملک (یکی از وزرای دوره سلجوقی)، خواجه نصیرالدین طوسی (یکی از وزرای دوره مغول)، خواجه بونصرمشکان (دبیر دیوان رسالت سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود غزنوی). خواجه عمید اسعد (وزیر امیر ابوالمظفر چغانی) ابوالفضل محمد بن عبیدالله یا خواجه بلعمی (وزیر مشهور دوره سامانی)، بعد ها استعمال این کلمه در سرزمین ایران نیز معمول و متداول گردیده و از آنجا به ترکیه و کشور های همجوارش چون مصر نیز نفوذ نمود و به احترام در ابتدای اسم بزرگان هر قوم و تباری به کار می رفته است. همینگونه کلمه خواجه در پیش نام بزرگان فرهنگ و ادب و مذهب نیز کاربرد داشته است، مانند خواجهی کرمانی، خواجه حافظ شیرازی، خواجه پارسا ولی، خواجه اکاشاه یا کاشاه ولی، خواجه نظام الدین اولیا، خواجه عبدالله انصاری خواجه محی الدین چشتی، خواجه یعقوب چرخ، خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه ظهیرالدین عبدالله و ... کلمه خواجه به قسم پیشوند در اسم ساحات و قبوری که با اطمینان بعضی آن ها مربوط ادوار پیش از اسلام بوده نیز کاربرد داشته است، مانند خواجه بُغرا (اسم محله یی در کابل)، خواجه رواش (اسم ساحه میدان هوایی کابل)، خواجه الوان، به زعم این قلم شاید آل ووان (اسم دشتی در بغلان)، خواجه ابدال-هپتال (نام مقبره یی در شیرغان) که ربط و ریشه یی به کلمات عربی ندارند و احتمالاً این اسمای برجا مانده از دوران قبل از اسلام خواهند بود. همینگونه ده ها قبر و مرقدی با پیشوند کلمه خواجه و نیز در ترکیب اسم اماکنی در کشور ما موجود است. کلمه خواجه به هیأت تلخیصی «خُج» در اسم ناحیه بزرگ خُجند(خوجند) یکی از اماکن ماوراءالنهر که شاعر بزرگ غزل سرای پارسی- دری «کمال خجندی» منسوب به همان ناحیه بوده است. این کلمه در ترکیب اسم محلاتی چون خواجه گوگردک و خواجه برهان (بران) دو ساحه نفت خیز شیرغان، خواجه گانوکلی (اسم دو ناحیه یی در ولسوالی زرمات ولایت پکتیا و ولسوالی چپریار ولایت ننگرهار)، خواجه دو کوه، ناحیه یی در ولایت جوزجان، محلاتی بنام خواجه روشنایی و بسا جا های دیگر موجود و برجاست. ممکن است یکی از خواجهگان عصر باستان در ساحه کوه خواجه در سیستان «کک کهزاد» بوده باشد که با استناد از شاهنامه فردوسی، اجداد رستم به آن مرد افسانه یی باج و خراج می پرداخته اند و فردوسی آن شخصیت اسطوره یی را در شاهنامه به زورمندی و توانایی یاد نموده است. یکی دیگر از شخصیت های اسطوره از همین قوم از روزن این قلم که در اوستا یادی از آن رفته و منسوب به همین تبار خواهد بود، فردی به نام «نیهاک» است و هم از روزن این قلم شخصیت دیگری بنام ضحاک نیز از همین خیل و تبار بوده است که همه می باید از اسلاف پشتون های امروزی بوده باشند ر.ک: ( کلمه نیاک، پورتال افغان-جرمن، همین قلم)

بسیار محتمل است دهگانان که امرای محلی در سیستان بوده اند نیز در اصل ملقب به خواجه بوده باشند، دلیلی که در رابطه دارم، «امیر خلف بانو» آخرین امیر دوره صفاری و از نواده گان یعقوب لیث صفاری که توسط سلطان محمود غزنوی به سرزمین گوزگانان (سرپل امروزی) تبعید گردید، اسم قبر آن شخصیت که در دامنه پائین قله و مقبره خواجه کوه صاف در محلی به نام «حصار» قرار دارد و بنا به تحقیق همین قلم آن قبر از «امیر خلف بانو» بوده است که در بین اهالی آنجا از گذشته تا امروز به زیارت «خواجه خلف بزرگ» مسماست و در همجواری آن، قبر دیگری موجود است

بنام «خواجه خلف خُرد» که شاید یکی از فرزندان او بوده است. ربک: (واژه افغان و سرزمین سلیمان. همین قلم. صص 58-61) از دید این قلم خواجه ها همان دهگانان و امرای محلی قدیم که در گذشته صاحبان جاه و جلال و مال و ثروت نیز بوده اند، خواهند بود. چنانکه دو تن از دهگانانی که ثروت و دارایی شان از لابلای اوراق تاریخ به ما رسیده را از قلم محترم «محمد اعظم سیستانی» دانشمند و مؤرخ کشور در این جا یادآور می گردم، جناب سیستانی در مقاله تحت عنوان «دگرگونی معنی و وضع اجتماعی دهگان» از قول طبری می نویسد: «تنها دهقان هرات به حکمران عربی بلخ (اسد بن عبدالله قسری) هدایای به قیمت یک میلیون درهم پرداخت. هم چنان در سال سی ام هجری دهقان زالق (یکی از روستا های سیستان در جنوب زرنج) در بدل پرداخت «بزکی آگنده از سیم و زر» به ربیع بن زیاد به جان امان گرفت.» ربک: (محمد اعظم سیستانی. پورتال افغان جرمن) از لابلای اوراق تاریخ در تحقیق استاد سیستانی برمی آید که دهقانان در دوران اسلامی از نفوذ اجتماعی خاصی بعد از حکام و امرای عرب در بین مردم برخوردار بوده اند. پس محتمل است که پیش از اسلام نیز بعد از شاه و شاهزادگان در میان مردم با داشتن ثروت و دارایی و قدرت از نفوذ های محلی و منطقوی خاصی برخوردار بوده اند. در کشور افغانستان از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب ده ها محل و مقبره با جا داشتن کلمه خواجه در ترکیب اسم ها موجود است. بسیار محتمل می دانم که دهگانان یا همان خواجه های قدیم باشنده سیستان، بازماندگان کیانی های عصر کهن بوده اند که بعد از شکست گشتاسب و کشته شدن زردشت و لهراسب، به سرزمین سیستان جا بجا و تا دوران های نسبتاً بعد از نفوذ اسلام نیز از محبوبیت و نفوذ در میان مردم برخوردار بوده اند. قسمی که در بالا تذکر یافت کلمه خواجه از کلمات عربی نه، بلکه پهلوی بوده است. همچنان اولین شاخه قوم بزرگ خُردان (زردان) از ملیت پشتون نیز «خواجه خیل» بوده است. همین طور یک شاخه قوم پشه بیان باشنده کنرها مسما به دهگان اند که ممکن است آنها نیز بازمانده های بزرگان عصر کیانی و از دودمان همان تبار خواهند بود. همین گونه اهل سادات کنر ها را مردم دگر باشنده آن دیار با احترام به لقب «پاشا صاحب» خطاب می نمایند، این لقب که ممکن است مشتق از اسم قوم پشه یی یا پشایی بوده باشد، احتمال دارد که این تیره نیز بازماندگان نسل شاهان یا پادشاهان کیانی بوده باشند. یکی از ویژگی های ظاهری این مردم داشتن جلد سفید که بیشتر صاحب چشمان سبز و آبی و عسلی اند، می باشد. البته که شخصیت بزرگ تاریخ اسلام «سید جمال الدین افغان»، خانواده سید شمس الدین مجروح و فرزند دانشمند اش سید بهاءالدین مجروح (دو شخصیت علمی و ادبی معاصر کشور) و دیگران و هم خانواده متخلص به «فارانی» که از میان این خانواده شخصیت های فکری، فرهنگی و هنری مستعدی چون محمود فارانی، داؤد فارانی، مسعود فارانی، فاروق فارانی، حامد فارانی، اسماء فارانی (آسیایی) و دیگران ظهور نموده و در عرصه ادب و هنر و فلسفه و سیاست در کشور قلم و قدم زده و از خود آثار ماندگاری بجا گذاشته اند، از همین تیره خواهند بود. در رابطه به این خانواده فقط به این گفته و سخن کوتاه دکتر محمد اکرم عثمان بسنده می نمایم: «... من حال و هوای نسل اول فارانی های شاعر پیشه را حس و لمس کردم و نیک واقفم که آنها همه آدم های استثنایی، نوآور و بسیار بسیار مستعد بودند.» ربک: (در این جا هر چه زندان است و از قفس تا قاف. سروده های ارزشمند فاروق فارانی. به قلم دکتر محمد اکرم عثمان) از نظر من اینها همه مربوط همین قوم و تیره اند. این که این دوده نیز تا چه اندازه عرب و سادات باشند، نمی دانم ولی از ویژه گی های ظاهری شان پیداست که همه از باشندگان همین خطه و بازماندگان خانواده های سرشناس کیانی و اسپه های دوران گذشته خواهند بود. قابل یادکرد می دانم اگر چنین مجموعه بزرگ انسانی چون خواجه ها و سادات و پشایی ها را به اعراب نسبت دهیم، پس فرزندان یما و کیومرث و گشتاسب و ایرج کی ها خواهند بود؟ در ولایت غور در ناحیه ی به نام «چراس» که یکی از سردترین نقاط کشور ماست، یک قومی از خواجه گان که بیشتر دارای جلد سفید، چشمان سبز و آبی و فندقی و بسیار نژاد حسین و زیبا اند، بسر می برند، که بدون در نظر داشت آزمون های DNA و انطباق نژادی شان با اعراب، با توجه به شکل و شمائل ظاهر شان می توان دریافت که آنها بیشتر به مردم پشه بیان و نورستانی ها و آفریدی و جاجی و دهگانان و پشایی های کنر همخوانی و رگ پیوندی داشته اند تا با مردم عرب. از یک دوست عزیز که بیشتر نقاط کشور را دیده بود، شنیدم که گفت: در هیچ جای افغانستان حسن و زیبایی خواجه های مردم جنداق ساحه چراس ولایت غور را ندیده است.

من خود که از تبار منتسب به قوم خواجه ام از پدرم شنیدم که وقتی نابالغ و بچه بوده از ولایت غور چند سواری به خانه شان مهمان آمده و شبی را به خانه پدر بزرگم سپری نموده اند. مهمانان شب از پدر بزرگم پرسیده اند که آیا آنها با قوم و تبار غیر از خود خویشی و پیوند بسته اند یا نه؟ پدر بزرگم جواب می دهد که بلی با غیر از قوم خود نیز خویشی و پیوند بسته اند. با یاد اینکه پدر بزرگم خانم اولش که مادر بزرگم باشد، از قوم تاجیک های زرغون شهر ولایت لوگر بوده

است. قرار گفته پدرم فردا صبح وقت مهمانان آماده رفتن می شوند، پدر بزرگم هر چه اصرار ورزیده تا چند روز و شبی را بمانند زیرا از راه دور و مسافت بعید آمده اند اما ایشان قبول نمی کنند و در وقت خدا حافظی از سر شوخی یا جدیت به پدر بزرگم می گویند که آنها با اقربای که با دیگران مناسبات و تعلقات خونی بسته اند را از زمره قوم خود محسوب نمی دارند. من که بیشتر نقاط ولایت سرپل را دیده ام و تعدادی از دوستانی که به ساحه چراس سفر نموده و خواجه های «جنداق» را از نزدیک دیده اند می شناسم، از ایشان شنیده ام که خواجه های جنداق تا همین نزدیکی ها نیز با غیر از خود وصلت نمی کرده اند. اخیراً در رابطه به یک تیره مردم باشنده «دره داهانو» در ساحه «لداخ» ایالت کشمیر هند در ویکی پدیا خواندم که مردمان دیگر هند آن دره را بنام «دره آریایی» می خوانند و مردم این دره که بنام قوم «بروگیا» یاد می کردند و آریایی تبار اند، صاحب چشمان سبز و آبی و فندقی اند و نسبت به مردم دیگر باشنده آن ساحات جسم تر و هیکلی تر می باشند. از ویژگی های اجتماعی شان این که با طایفه غیر از خود وصلت نمی کنند.

ادامه دارد